

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَمْ فَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ لِلَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»^۱(۷۷)

در دین جز توحید ما بحث دیگری نداریم

در جلسات گذشته عرض شد که باید دنبال طرحی گشت برای بحث‌های توحیدی. بحث‌های توحیدی در نوع خودش قابل بحث است برای یک مطلب علمی که اصلی‌ترین و اصیل‌ترین حقیقتی که دارد بیان می‌شود در دین، بحث توحید است؛ یعنی جز توحید ما بحث دیگری نداریم به عبارتی در دین و هر بحث دیگری هم وجود دارد جزو شعب و شعاع مباحث توحید قرار می‌گیرد. اگر با این دید وسیع به بحث توحید نگاه بکنیم، می‌بینیم که گاهی اوقات طرح مباحث توحیدی در قرآن در لابه‌لای بحث‌های سیاسی - اجتماعی، هم در نوع خودش قابل بررسی است آن آیات را بررسی بکنیم، و هم به نظر می‌آید که یک نکته مهم این است که جایگاه این بحث توحیدی را در این فضا ملاحظه بفرمایید؛ یعنی طرح بحث غلو از طرف عده‌ای که این جا آیاتی که برای شما خوانده شد بحث غلو و طرح غلات مطرح می‌شود.

این که غلوّ زمینه‌ای برای چه طور حرف‌هایی بوده و چرا بحث غلوّ را طرح می‌کردند؟ و چرا ائمه این قدر با غلوّ برخورد می‌کردند؟ این خودش در فضای آیه مشخص می‌شود.

پس شد یک بحث مستقلی که مباحث توحیدی است که می‌شود جدا بشود و بعد کاملاً بحث شود که یک طور ربط این‌ها در کل آیات است، که حالا دوتای آن را خدمت شما عرض می‌کنم. ببینید آیاتی که داشتیم راجع به آیات ولایت می‌خواندیم این آیات، آیات ولایت بود آیات قبلی آن. آیه‌ی ۶۷، همین بحث بود. رسیدیم به بحث **هوامداری** که در مقابل **ولی‌مداری** هوامداری است و همین هوامداری‌ها است که موجب فتنه‌ها می‌شود. همین‌ها است که می‌بینید

(۷۱): «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا»

که مفصل این بحث توضیح داده شد که ارتباط این طور آیات با بحث هوامداری که در مقابل ولی‌مداری است و در نهایت طرح مبحث توحید است.

فکر سیاسی عقبه‌ی فکر علمی

تمام آن چه که در بحث ولایت دارد گفته می‌شود، ولایت نفر به نفر نیست بلکه آخرش هم بحث ولایت الله است و طرح دیگری اگر کسانی پیش می‌آوردند یک اندیشه و عقبه‌ی **فکر سیاسی** بوده که گاهی اوقات به **فکر علمی** تبدیل می‌شده. شما اگر یک دفعه دیدید یک فکری به لحاظ علمی طرح شد، خیلی وقت‌ها بگردید دنبال عقبه‌های سیاسی این، که این فکر چرا طرح شده؟! این دارد چه جاده‌ای را صاف می‌کند؟

الآن قرآن گونه‌های مختلفی از بحث خلاف توحیدی را دارد نقل می‌کند. یکی این که در آیه ۷۲ دارد که: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» این را می‌گوید.

(۷۳): لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ

لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ *

طرح بعدی این است که «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» این را هم می‌گوید. این هم نیست، بعد با بیاناتی که این بیانات که ظاهراً خیلی به بحث شبهات علمی برنمی‌گردد، نگاه کنید «وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ اگر دست برندارند نابودشان می‌کنیم. می‌بینید؟ این که مدل بحث قرآن نیست که! این که دست برندارند، معلوم است که یک طرح دیگری در سر دارند. باز دوباره می‌بینید که این بحث که او یک رسولی است «يَا كُفَّارَانَ الطَّعَامِ» (مائده: ۷۵)؛ عین مردم است. بعد هم این که در دین غلو نکنید. به نظر می‌رسد که فکر دیگری است که دارد این طرح‌های علمی را می‌دهد. کلیت‌ش را عرض می‌کنم و بعد جزئیات‌ش می‌ماند انشاء الله بعد.

تنها توحید نقطه همگرایی

مادامی که شما در قالب توحید فکر نکنید، هر طور دیگری فکر کنید، یا بگویید این خداست یا بگویید سه تا است؛ یعنی توحید خدا را به عنوان ربّی و ربّکم قبول نکنید، جریان عالم به نقطه‌ی همگرایی نرسد. مادامی که یک طرح این‌طوری ندهید، آن‌جا نقطه‌ای است که همگرایی اتفاق نمی‌افتد. یعنی این، این را می‌گویید، این هم خودش یک کسی است در مقابل خدا، در کنار خدا. یعنی یک نوع بالا بردنی است وقتی شما می‌گویید او ثالث ثلاثه است. خود مسیح در کنار خدا نشسته، شما وقتی بتوانید زیرآب توحید را بزنید و کسی را در کنار خدا هم قرار بدهید. این یک چیزی می‌گوید برای خودش می‌گوید، شما شأن را بردید بالا ولی توحید را از دست دادید! این بحث بقدری ضعیف است من جلسه‌ی پیش اشاره کردم، در مباحث شیعی ما در خود روایاتمان و روایاتی که بخصوص ذیل این آیه‌ی «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷) قرار گرفته، به قدری شأن انسان کامل را بالا می‌برد، منتهای مراتب توحید از دست نمی‌رود. یعنی همه‌اش در نگاه توحیدی است. یعنی او می‌شود وعاء مشیت الله که عرض کردیم تفویض امر دینی که به خود این‌ها واگذار شده است؛ یعنی حتی بحث ابراز حکم الله دیگر نیست. خیلی عجیب است

این بحث که تشریح کار نبی است! یک موقع است که بحث ابراز حکم الله است می‌گوییم که خوب، یک سری از حکم الله مصلحت بوده که در لوح محفوظ باقی بماند که هنوز نیامده کما این که در دوره‌ی خود حضرت پیامبر به تدریج می‌آمد. پیامبر ابراز حکم الله می‌کرد. یک جا هم نه دیگر، ابراز حکم الله هم نیست، بحث تشریح خود نبی است؛ یعنی نبی خودش وقتی که می‌خواهد، این امر جزء شریعت می‌شود! یعنی به عبارتی به دین «تشریح افزوده» دارد. شما کتاب *الحجّه* روایات بحث تفویض امر دین، رسول و ائمه را نگاه بکنید، همان‌طوری امام تشریح افزوده ایجاد می‌کند. این‌ها می‌شود دیگر خارج از ابراز حکم الله بلکه شأن و جایگاه او است.

تمام این ولایت‌ها ولایتِ الله است

می‌بینید تا این جا قضیه بالا می‌رود. گفتم، این قدر کار ظریف می‌شود که اگر یک کمی این طرف‌تر بیایید سرش از آب در می‌آید و یک کمی این طرف‌تر آن بحث‌های عمیق توحیدی است که وقتی شخص بحث قرب نوافل را که رد می‌کند، قرب نوافل چیست؟ قرب نوافل آن جایی است که «كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»؛ من می‌شوم گوشش، من می‌شوم چشمش، من می‌شوم پایش، من می‌شوم دستش، و همه‌ی این‌ها من می‌شوم، از این که رد بکنند من نمی‌شوم گوش او، چشم او، دست او، پای او بلکه او می‌شود گوش و چشم و دست و پای من خدا! لذا می‌شود «عَلَى يَدِ اللَّهِ، أذن الله، عين الله»، این‌ها یعنی او می‌شود لذا من خدا می‌بینم با چشم این! نه این که این می‌بیند با چشم من. من می‌خواهم با «شاء» این، این که شاء می‌کند، من شاء می‌کنم! شاء من به شاء این وابسته است. تا این جا، ولی همواره می‌بینید توحید دل مشغولی اوّل اوست. مادامی که نتوانی زیر آب این را بزنی این‌طوری با یک طرحی، با یک طرح عالمانه‌ای که حتی می‌بینید که این‌ها بالا بردن است دیگر «اللَّهُ هُوَ الْمَسِيحُ» علی هم این جوری «ثَالِثُ ثَلَاثَةً» اگر بتوانید بالا ببرید تا این حد که توحید را از دست بدهید دیگر نقطه‌ی همگرایی ندارید! این، این را می‌گوید، خدا چه می‌گوید؟ این از خودش

می گوید یا مال خدا را می گوید؟ حرف توحید و دل مشغولی توحید که اگر ما این دل مشغولی مان بشود که کسی هرچه دارد از خدا دارد، هرچه می گوید از خدا دارد، هر ولایتی هم هست مال خدا است، این را باید درست بکنیم و بفهمیم که تمام این ولایت‌ها ولایتِ الله است.

حالا بگذارید خود آیات خارج از هر چیزی مستقلاً خوانده شود، خود آیات فهم بشود، یک بار دیگر برگردیم ببینیم که این چه طرحی می توانسته باشد. وسط طرح بحث غلو.

(۷۲): «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»؛

کافرنند کسانی که بگویند: خدا همان مسیح ابن مریم است. ببینید این ادبیات را هم عرض کردیم. ممکن است، کسی برسد به بحث تجمیع اسماء، در ذوات مقدسه، بعد بگوید شد الله. یعنی الله اسماء حسنی دارد، این اسماء حسنی اگر در انسان کامل همه‌اش پیاده بشود، او هم می شود الله. منتها ببینید هیچ موقع این ادبیات، ادبیات شریعت نیست. کسی نباید این را بگوید. چون هزار جور بحث پیدا می کند! این بحث را که ما مطالعه کنیم که اگر جایی تمام اسماء الحسنی پیاده شود «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱)؛ اگر کل تعلیم اسماء انجام بشود، آن جا نقطه‌ای می شود که الله پیاده شده و شما می گوید این آینه‌ی تمام‌نمای خداست، منتهای مراتب ما یک اللهی داریم که الله ذاتی است، و یک اللهی داریم الله وصفی است اصطلاحاً. یک اللهی داریم که مجموعه‌ی همه‌ی اسماء است، یک اللهی داریم که بالاتر از این حرف‌ها است بحث ذات الهی است. بحث‌ها پیچیده و دقیق است نمی‌خواهم الآن همه‌ی این بحث‌ها را این‌جا باز بکنم ولی به هر جهت اگر رسیدیم به این که آقا می‌شود طبق قواعد، به انسان کامل گفت الله، اما اگر کسی این را بگوید از ادبیات شریعت خارج شده. ادبیات شریعت این نیست. چون آدم‌ها قاطی می‌کنند. اگر شما برسید به این که اگر اسماء الحسنی روی کسی پیاده شده باشد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» از آن طرف هم داریم که شما «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف: ۱۰۸) معلوم است که این کسی که برایش این

اسماء حسنی باشد آن الله است، پس از جمع این‌ها به این نتیجه رسید که این الله است. اگر این ادبیات را کسی رایج کند، می‌بینید که گاهی اوقات بی‌پرده بعضی از عرفا این ادبیات را رایج می‌کنند. حرف کاملاً هم درست است و هیچ موقع هم توحید این وسط از بین نمی‌رود؛ چون این اللهی که می‌گویند همان الله وصفی است و همان است که به آن آینه‌ی تمام‌نمای خدا می‌گویند. همان است که به آن وجه الله می‌گویند. حالا شما بگویید که این شده الله، هیچ موقع توحید از بین نمی‌رود، منتهای مراتب گاهی اوقات عرفا وقتی این بحث را به همین سبک بی‌پرده این را نسبت می‌دهند. اگر کسی بی‌پرده این حرف را بزند، او در حقیقت از ادبیات شریعت دارد خارج می‌شود و نهایتاً کار به جایی می‌رسد که می‌گویند چه؟ «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ یعنی خدا همین مسیح بن مریم است اصلاً؛ یعنی همین آدم است، نه آن حقیقت والا. ببینید طرف نمی‌فهمد دیگر! یعنی این مسیحی که پسر این است. آن چیزی که آن‌ها می‌گویند در این بحث، مال محمد بن عبد الله نیست، مال آن حقیقت محمدیه است نه مال این شخص، این شخصی که در این نشئه‌ی عنصری، در بدن عنصری از فرزند فلانی است این طور، هیچ وقت این را نمی‌گویند. برای یک حقیقت والایی است که آن را می‌گویند. لذا اصلاً این ادبیات را به کار بردن، ذوق شریعت نیست.

(۷۳): «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» شما ببینید پس باید بگردید دنبال طرحی کلاً

در قرآن که انسان کامل درست معرفی شده باشد، توحید درست معرفی شده باشد، ادبیات ادبیات گزنده و منحرف کننده‌ای هم نباشد؛ چون این کتاب، کتاب هدایت است. اگر به شما بگویند که این اللهی که در این جا آمده که «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح: ۱۰)؛ کسانی که با تو دست بیعت می‌دهند، دست خود را در دست خدا می‌گذارند. آن موقع پرده‌ها را بزنید کنار روشن می‌شود که او الله است. اگر این کار را بکنید ادبیات منحرف کننده‌ای را استفاده کرده‌اید و آدم‌ها هم نمی‌فهمند، یواش یواش فکر می‌کنند که منظور از خدا همین است. همان در بحث تشریح امر

دین به دست نبی، خیلی‌ها باز دوباره تصوّرشان این است که خدا دو رکعتی آورده نماز را و نبی دو رکعت افزوده دارد و یک رکعت به نماز مغرب افزوده دارد و الآن نبی در کنار خدا شد! نبی در کنار خدا نیست او وعاء مشیت الله است. این اگر تشریحات افزوده بر دین دارد، چون وعاء مشیت الله است، چون این قدر رفته بالا «دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم: ۹-۸)؛ تا آن جا که رسیده آن موقع بالاخره همین هم می‌شود؛ یعنی انسان ظرف مشیت خدا می‌شود.

همه‌ی این‌ها بحث‌های دقیق علمی دارد لذا «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» این نیست، در حالتی که «قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» در حالتی که خود مسیح می‌گفت که ای بنی اسرائیل عبادت کنید خدا را، خدایی که هم پروردگار من است و هم پروردگار شماست یعنی من هم دارای پروردگاری هستم. ببینید توحید از بین نمی‌رود. خدایی که هم پروردگار من است و هم پروردگار شما. هم من را دارد مدیریت می‌کند هم شما را.

(۷۲): «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»

شأن چنین است که کسی که شرک به خدا بورزد، خدا بهشت را برایش حرام می‌کند. این‌ها هم حرام‌های تکوینی همین‌ها هستند. حرمت‌های تکوینی که بعضی‌ها در آیات آمده، و گفته‌اند که حرام است زانی جز با زانیه ازدواج کند «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» (نور: ۳) این‌ها گفتند این‌ها بر اساس حرام‌های تکوینی است در این بحث؛ یعنی نمی‌شود؛ یعنی قاعده بر این است که این‌ها گیر همدیگر می‌افتند و لذا بر اساس آن رأی فقهی داده نشده. این‌ها همان حرام‌های تکوینی، و گرایش‌های تکوینی است و این‌جا حرام کردن حرمت تشریحی نیست. یعنی بگویند که مثلاً حرام است نرو بهشت. این طوری که تکلیفی به عهده‌ی کسی نیست. «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ»؛ کسی که به خدا شرک بورزد. ببینید خود طرح «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» آن هم شرک بود. در صورتی که ما تلقی‌مان از شرک این است که یک کسی را در کنار خدا قرار دادن، حتی اگر شما بگویید «إِنَّ

اللَّهُ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ خدا همان مسیح بن مریم است این هم شرک است؛ چون یک مسیح بن مریمی را قبول کردید که این است و یک خدا قبول کردی، بعد می‌خواهی این دو تا را با هم تطبیق بکنی و بگویی آن خدا همین مسیح ابن مریم است! خدا نبوده. برای مشرکین و کفار هیچ موقع خدا صرف یک مفهوم نبوده که بگویید تطبیق یک مفهوم با یک مصداق است. این‌طوری نیست. می‌دانستند که خدا یک حقیقت برتر و بالاتر است حتی اسم را این که مسیح بن مریم بوده وقتی می‌گفتند این، آن است، این قائل بودن به شرک است. لذا «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»؛ خدا بهشت را بر او حرام می‌کند «وَمَا أَوْلَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» این طرح پس نه! طرح بعدی که بگویید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ»؛ یعنی بگویید که خدا سوّمی از سه تا است؛ یعنی بگویید آب و ابن و روح القدس. اگر یک چنین طرحی داشته باشید؛ یعنی خدا را در کنار دیگران قرار بدهید که این باز هم توحید نیست. این می‌شود تثلیث، کما این که ما یک نوع ثنویت پنهانی در ذهنمان هست. دیدید که ما ثنوی فکر می‌کنیم. می‌گوییم خدا این کار را کرد شیطان در مقابلش این کار را. خدا، شیطان؛ یعنی خدا داریم و شیطان! در صورتی که در ادبیات دین شیطان اصلاً در مقابل خدا نیست، در مقابل خدا هم عمل نمی‌کند شیطان در مقابل ملائکه عمل می‌کند؛ یعنی شما خدا دارید می‌آیید پایین شیطان دارید و ملائکه. هر دوتای آن‌ها هم می‌بینید که هم ملائکه این‌طور است که خدا ملائکه را می‌فرستد «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُّوا الَّذِينَ آمَنُوا» (انفال: ۱۲)؛ خدا وحی می‌کند به ملائکه برو مؤمنین را تثبیت کن هم از آن طرف «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوۡزُؤُهُمُ أَزۡقًا» (مریم: ۸۳)؛ ما شیاطین را می‌فرستیم این طرف و آن طرف، یعنی این‌ها پیک ما هستند، رسول ما هستند. «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ»؛ شیطان رسول الله است پیک خداست. شیطان کار اشتباه خدا نیست. شیطان در مقابل خدا نیست، شیطان پیک خداست، لذا اگر کسی یک مسیر را برود، دستگاه معادلات خدا این‌طوری است که او به شیطان گیر می‌کند و می‌رود تحت ولایت شیطان قرار می‌گیرد. این‌ها در **بحث وجودی** خود این

طوری هستند، در **بحث سلوکی** آن، ما ولایت شیطان داریم و ولایت الله داریم. آن هم یک جریانی دارد که چرا ما این جا شیطان داریم و الله داریم؟! چون این ها بحث های سلوکی است بحث های وجودی نیست. در قرآن که نگاه بکنید ما چون دقیق این ها را نگاه نکردیم، گاهی اوقات به نظرمان می رسد که این چیزی که الان دارد گفته می شود شیطان در مقابل خداست، ما ولایت شیطان، ولایت الله داریم ولی شیطان در مقابل الله نداریم.

همه عالم بر صراط مستقیم حرکت می کنند

این همان بحث صراط مستقیمی است که یک موقع عرض کردم همه چیز **صراط مستقیم** است، این ها برای بحث های وجودی آن است. وقتی شما می گوید که «**مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**» (هود: ۵۶)؛ همه ی جنبندگان موی جلوی پیشانی آن ها را خدا گرفته. خدا بر صراط مستقیم دارد حرکت می کند، پس **همه ی عالم دارند بر صراط مستقیم حرکت می کنند** اگر افسار عالم را خدا گرفته باشد، «**إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**» خدا هم بر صراط مستقیم حرکت بکند خوب چه اتفاقی می افتد؟ پس عالم بر صراط مستقیم حرکت می کند. این بحث، بحث وجودی قرآن است، نه بحث سلوکی قرآن.

خَلَطَ مَقَامَ تَكْوِينٍ وَ تَشْرِيعٍ

یکی از خَلَط های مهم کلاً در عالم بحث های اعتقادی، **خَلَطَ مَقَامَ تَكْوِينٍ وَ تَشْرِيعٍ** است. یکی از مهم ترین خَلَط ها این است که مثلاً اگر الان یک نفر فقیر است. خدا می خواهد این فرد فقیر باشد، مگر غیر از این است؟ شما مگر واقعاً غیر این فکر می کنید؟ اگر فقیر است خدا می خواهد که این فقیر است. بعد ببینید گاهی اوقات چه می گوید؟ می گوید نه دیگر خدا می خواهد این ها این طوری باشند! این را می کند علامت برای این که من به این ها کمک نکنم. این چه ربطی به تو دارد کارهایی که خدا می خواهد؟ تو کار خودت را انجام بده خدا هم کار خودش را انجام می دهد.

ولی می گوید: خدا این طوری می خواهد برای این ها دیگر! می بینید که به راحتی یک بحث تشریحی خَلَط می شود.

می بینید در قرآن سوره ی یاسین هم همین را دارد که خدا اگر می خواست به این ها کمک می کرد! «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَمْ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» (یس: ۴۷)؛ آیا ما اطعام بکنیم کسی را که اگر خدا می خواست خودش اطعام می کرد؟ ما چرا اطعام بکنیم؟ باز دوباره می بینید در بحث های شرک، در نوع نگاه های آن ها در بحث بت پرستی، در همین سوره های قرآن هست که می گویند خدا اگر می خواست نمی گذاشت ما این کار را بکنیم! این خَلَط ها را دیده اید در زبان مردم؟ خدا اگر می خواست نمی گذاشت ما این کار را بکنیم! چون او می گذارد ما این کار را بکنیم پس لابد خدا می خواهد دیگر! «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ... وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» (نحل: ۳۵)؛ اگر خدا می خواست که ما این چنین کارهایی نمی توانستیم بکنیم. اگر خدا می خواست که ما این تحریم ها را نمی توانستیم بکنیم پس خدا می خواهد که ما توانستیم! این حرف خَلَط مقام تکوین و تشریح است. بله که خدا می خواهد! منتها خدا به لحاظ تکوینی می خواهد دیگر! یعنی من اگر بخواهم این کتاب را پرت بکنم قواعد عالم این اجازه را به من می دهد که این کتاب را پرت بکنم. به من این اجازه را می دهد که روی قرآن بایستم دیگر. می توانم این کارها را بکنم. این می شود خَلَط مقام تکوین و تشریح.

این مقام تکوین و تشریح را به مناسبت بحث صراط مستقیم های وجودی و سلوکی عرض کردیم. هیچ موقع «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این نیست که خدایا من را به صراط مستقیم ببر! چون من روی صراط مستقیم هستم کلاً. بحث های سلوکی، غیر از بحث های وجودی است. در بحث وجودی ما خدا را داریم، شیطان را داریم در مقابل ملائکه. در بحث سلوکی، ما قرار است به خدا برسیم به لحاظ سلوکی و گرنه باز دوباره به جهت وجودی، ما حتماً به خدا می رسیم. شما ببینید «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) یعنی ما از طرف خدا هستیم، خوب همه این طوری

هستند. «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)؛ همه به لقاء الله می‌پیوندند. بعضی فکر می‌کنند که فقط آدم‌های خوب به لقاء الله می‌پیوندند بقیه به درک واصل می‌شوند. نه! همه به لقاء الله می‌پیوندند آخرش. این‌ها تفاوت‌های این بحث‌ها است؛ لذا این ثالث ثلاثه، آن ثنویت مردود است. ثالث ثلاثه یعنی این که خدا کنار یکی دیگر است. خدا هم یکی کنار بقیه است. حالا اخیراً مسیحی‌ها آمده‌اند یک ورژن بزنند روی این‌ها که آن را یک طوری بکنند که شبیه توحید بشود، یعنی آب و این و روح القدس را آمده‌اند یک کاری بکنند شبیه بحث توحید بشود. اگر بتوانند بکنند که بحث توحیدی شود، ما با این حرف مشکلی نداریم، ولی این‌ها این چنین حرفی را می‌زدند که آب و این و روح القدس که آن روح القدس و ابن هم که خود حضرت عیسی و آب هم که یعنی رابطه‌ی حضرت عیسی و خدا یک رابطه‌ی پدری، پسری است و این‌ها هم بعداً خودشان را ابناء الله می‌دانستند. «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ» (مائده: ۱۸)؛ ما فرزندان خدا هستیم. قرآن طرحی دارد در سوره‌ی مجادله آمده است. سوره‌ی مجادله، آیه ۷ را ببینید در مقابل همین، ص ۵۴۳: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۷)؛ آیا نمی‌بینی که خدا می‌داند آنچه که در عالم است؟ پس ببینید این در مقابل آن است. «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» (مجادله: ۷)؛ هیچ سه نفری نجوا نمی‌کنند مگر این که او چهارمی آن سه نفر است نه «إِلَّا هُوَ رَابِعٌ» نه او نفر چهارم می‌شود. او می‌شود چهارمی آن سه تا. خدا ثالث ثلاثه نیست، رابع ثلاثه است. یعنی چهارمی عدد سه، رابعهم، چهارمی آن سه نفر است. «وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ»؛ پنج نفر نیست مگر خدا ششمی آن است «وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ» هر چند بالا بروی و پایین بروی همین است داستان. «إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا»؛ مگر این که یک معیت این طوری دارد. معیتی که چهار

سه است، معیّتی که شش پنج است. خدایی را شما باید تصوّر کنید که چهارمی این سه نفر است و این معیّت همان معیّتی است که به نام معیّت قیومیّه مطرح است.

این بحث نجوا در خود همین آیات سوره‌ی مجادله باز هم طرح یک مبحث توحیدی است و وسط یک بحث به شدّت سیاسی. یعنی شما این بحث نجوا را در سوره‌ی مجادله اگر ملاحظه بفرمایید می‌بینید که یک آیه‌ی توحیدی در یک فضای سیاسی چطوری دارد تبیین می‌شود. این رابع ثلاثه و سادس خمس و این‌ها هم برای این که بتوانید تصوّر کنید بارها این را عرض کردم اما یک بار دیگر عرض می‌کنم اگر بخواهید این را تصوّر بکنید، تصوّرش این طوری است که یک موقع شما هستید، سه تا موجود الان شما ایجاد می‌کنید در ذهن خودتان، حالا این سه تا موجودی که شما در ذهن خودتان ایجاد کردید می‌روند پشت درهای بسته با هم صحبت می‌کنند جلسه می‌گیرند. اصلاً آیا شما الان شدید چهار نفر؟ یعنی یکی و آن سه تا شدید چهار نفر شما بگویید چند نفرید؟ شما بگویید چهار نفر! اصلاً چهار نفر نمی‌شود هیچ موقع، هیچ موقع از یک نفر تجاوز نمی‌کند، ولی بستگی دارد دستگاه معادلاتی را چه بگذارید. یک موقع است سرشماری نفوس و مسکن می‌کنید می‌گویید شدند سه نفر. اصلاً آن را داخل نمی‌کنید. یک موقع است از این طرف این را نگاه می‌کنید که همیشه یک نفر است. الان شما ده هزار تا آدم هم در ذهنتان درست بکنید، باز یک نفرید. یک نفری هستید که همه‌ی آن ده هزار نفر را زیر پر خود گرفته‌اید و مدام هم دارید به آن‌ها روزی می‌دهید. یک لحظه به یک کدامشان توجه نکنید نیست می‌شود. این تقریباً رابطه‌ی خداست با آدم. اگر چیز دیگری این وسط هست، همه موجودات و مخلوقات همان یکی هستند. لذا ما هیچ موقع در عدد سه که چهار نداریم. معیّت به این معنا که او با شما است. این معیّت یک معیّت قیومیّه است. کلاً خدا را دیگر بیش از این‌ها نمی‌شود توضیح داد! این ضیق کلام است که می‌خواهد بگوید یک چیز دیگر است. چون شما در سوره‌ی مبارکه کههف هم دیدید که بعضی‌ها این را با آن مقیاس می‌کنند؛ بلا تشبیه آن سگ را دیدید که چطوری می‌گوید؟ سگ

را می گوید «ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» (کهف: ۲۲) آن جا بعضی ها گفته اند که مثلاً پنج نفر بودند، بعضی ها گفته اند هفت نفر بودند، سگ هشتمی آن ها. خیلی عجیب است که چرا قرآن این داستان را این قدر طولانی می کند، و می خواهد توضیح بدهد. شاید یک مقدار برای قرینه سازی است برای این که نشان بدهد یک چیز دیگر است. خدا یک چیز دیگر است. در این سه نفر، شش نفر، پنج نفر، هر چه بخواهی حساب کنی خدا یک چیز دیگر است. خدا یک شماره بالاتر است. شماره بالاتر از همه ی این ها است. این همان است که به عنوان واحد قَهَّار شما در قرآن می بینید اگر شما می بینید که خدا را با اسم احد یا با اسم واحد قَهَّار معرفی می کنند اگر هم واحد معرفی می کند، واحد در مقابل اثنین و فلان نیست همین حرف هایی که ما می زنیم همین حرف ها غیر توحیدی است که من امیدم اول به خدا بعد به شما! خدا اولی است که دوم دارد برای خودش. یا شما اصلاً دستگاه معادلات را عوض نکن، بگو من امیدم به خداست فقط، یا یک رتبه بیا پایین تر بگو: آقا ما روی کمک شما حساب کردیم، هیچ اشکال ندارد فقط آدم باید حواسش باشد که این کمک که ما حساب کردیم این چک های خدا را می کشد می دهد به شما و از خودش و پول های خودش چک نمی دهد، از حساب کسی دیگری دارد می دهد و گرنه دستگاه را که بهم می زنید می گویند چشم امید من اول به خداست، بعد به شما، دارید غیر توحیدی بحث می کنید شما غیر موحد هستید و آثار غیر توحیدی هم دارد این ها در آدم؛ یعنی می بینید که آدم همیشه نگران این است چه کسی تعریف کرد؟ چه کسی خوب گفت؟ چه کسی بد گفت چه کسی ما را تأیید کرد؟ من باید دم چه کسانی را ببینم؟ و تمام این مسیر پر پیچ و خم!

هیچ حرفی راحت تر و آرامش دهنده تر از توحید نیست. همین که قرآن می گوید «رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» (زمر: ۲۹)؛ یک نفر در بست در اختیار یک نفر دیگر؛ یعنی فقط یک نفر همین! شما فقط نگاه می کنید که ببینید که خدا از چه خوشش می آید و گرنه این که آدم مرتب بخواهد فکر کند که چه کسی از چه خوشش می آید، می رسد به همان مسیر غیر

توحیدی که واقعاً اضطراب‌زا است. چون ما واقعاً سلیقه‌ی آدم‌ها را نمی‌دانیم چیست. من نمی‌دانم سلیقه‌ی مردم چیست. امروز این را می‌گویند فردا یک چیز دیگر می‌گویند حالا بیاید سلیقه‌های در طول زمان، همه هم یک چیز نمی‌گویند باز اگر همه یک چیز می‌گفتند که توحیدی می‌شد! نه! همه هم یک چیزی نمی‌گویند. لذا همیشه اضطراب می‌آورد که حالا مردم به آدم چه می‌گویند ولی کسی که توحیدی فکر می‌کند او اگر هم احترامی به مردم می‌گذارد احترام گذاشتنش به مردم هم، مثل این طنزهاست که نشان می‌دهد مثلاً یک پلیسی از این طرف رد می‌شود یک نفر هم از این طرف رد می‌شود بعد آن دارد به آن پلیس احترام می‌گذارد ولی این فکر می‌کند به او احترام می‌گذارد. گاهی اوقات برای آدم پیش می‌آید؛ مثلاً دارد به آدم سلامی می‌کند یک آخوند دیگر دارد از آن طرف رد می‌شود آدم فکر می‌کند به ما دارد سلام می‌کند در صورتی که دارد به او سلام می‌کند. دارد به او احترام می‌کند. آدم فکر می‌کند به ما دارد احترام می‌کند، حالا این هم که دارد به این آدم احترام می‌کند واقعاً به خدا دارد احترام می‌کند اصلاً به این آدم احترام نمی‌کند واقعاً احترام نمی‌کند؛ یعنی پشت صحنه کس دیگری است و او را دارد احترام می‌کند دارد و برای او بالا می‌زند این فکر می‌کند دارد برای این احترام می‌کند.^۳

امام هادی و تبدیل تهدیدها به فرصت

در بحث امام هادی یک نکته‌ای را من باید عرض کنم که فعالیت این امام‌های انتهایی ما روشن بشود. چون در سیره وقتی که شما مراجعه بکنید می‌بینید که خیلی عجیب است رفتار امام‌های ما، برای آن موقع عجیب بوده و برای الآن هم خیلی دارای شبهاتی است! ما اصلاً امامان را نمی‌شناسیم اصلاً و امام هادی را هم که به طریق اولی نمی‌شناسیم. شاید کمی از ما الآن بدانیم که امام هادی مدت ۳۴ سال امامت داشته. می‌دانید که یکی از ائمه‌ای هستند که مدت امامت آن‌ها از همه امامان زیادتر است. یکی امام سجاد است یکی امام موسی بن جعفر یکی امام هادی است از هشت

سالگی تا ۴۲ سالگی. در این سوره‌ی مبارکه‌ی مائده من مثل فیلمبردارها یک لانگ شات از نمای عقب و کلّ یک صحنه‌ای برای شما گرفته بودم. این صحنه را یک دور دیگر به شما نشان می‌دهم تا ببینید که نقش این امامان ما چیست که اگر این نقش را در نظر نگیرید خیلی کارشان هم مشخص نمی‌شود چیست. صحنه‌ای که از عقب می‌گیرید این است، یک غیبت و ظهوری در انتهای این دوره تاریخ کل بشریت است که یک دوره‌ای با آدم ابو البشر شروع شده با نوح شرایع آمده و بعدش به این وضعیت شروع شده رفته تا می‌رسد که در پایان این بخش و این برهه تاریخی تا آدم ها و ادوار و اکوار دیگر بماند ولی در این فرصت، بحث غیبت است و بعدش بحث ظهور است و حکومت جهانی حضرت مهدی. که حالا «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ» (قصص: ۵) «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (نور: ۵۵)، «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۳) این طرح کلی این عالم است. شما در این طرح کلی می‌بینید که در بخشی از این طرح که دارد نزدیک به پایان این تاریخ می‌شود شما دوره‌ی غیبت انبیاء را دارید. همان که در سوره‌ی مبارکه مائده بحث شد که پیامبر می‌فرماید «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ» اصلاً چرا چنین دوره‌ای آمد؟ دوره‌ی فترت رُسُل. دوره‌ای که دیگر ما رسول نداشتیم و رسول نیامد. خوب اولاً این دوره با چه می‌گذشت؟ به هر جهت راه آسمان و زمین؛ یعنی در بحث‌های باطنی‌اش و در بحث‌های ظاهری‌اش که بالاخره حاکمیت الله در زمین این‌ها بر اساس چه می‌گذشت؟ چه طرحی بود در کل دنیا؟ از خود آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مائده به دست می‌آید که طرحی که بود **طرح حاکمیت اوصیا** بود.

در فرهنگ وصایت ما روایاتی داریم که علم نبی اگر با یک نبی پایین بیاید بالا نمی‌آید هیچ موقع. این همان می‌شود که تحت عنوان فرهنگ وصایت باقی می‌ماند؛ یعنی کسانی هستند که بر قلب حضرت ابراهیم هستند کسانی هستند که بر قلب حضرت نوح هستند هنوز هم ممکن است

باشند و هنوز هم کسانی هستند خود محیی الدین می گوید که من صد نفر را می‌شناختم که بر قلب حضرت ابراهیم بودند؛ یعنی وصی حضرت ابراهیم بودند از علما یعنی در این ابعاد بودند. این علم هیچ موقع بابش بسته نمی‌شود روایت ذیل «ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» (بقره: ۱۰۶) هم نگاه بکنید، می‌گوید هیچ آیه‌ای نسخ نمی‌شود مگر بهتر از آن یا معادلش می‌آید. هیچ موقع عقب نمی‌رویم ما به این جهت. پس فرهنگ وصایت، فرهنگ وصی این همان کانال ارتباطی باقی می‌ماند و از آن طرف بحث حاکمیت‌ها و حکومت‌ها در این دورانی که نبی نیست با چه طرحی جلو می‌رود؟ این هم با همان فرهنگ وصی می‌رود جلو.

شما همین آیه‌ی ۴۴ سوره مبارکه مائده که عرض کردیم چه تقارن جدی دارد با آیه‌ی سه سوره‌ی مبارکه‌ی مائده دارد، همان آیه‌ی معروف به بحث ولایت که «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» این بخشی از آیه‌ی سه. آیه‌ی ۴۴ دارد نشان می‌دهد که طرح خدا برای این قسمت چه بوده. می‌فرماید که «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» طرح این است که ما آوردیم تورات را، یک موقع موسی خودش صاحب شریعت است حکم می‌دهد بر اساس همین و حاکمیت می‌کند براساس همین. یک سری از انبیاء هستند که شیعه موسی محسوب می‌شوند، آن انبیاء هم دارند حکم می‌دهند «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا» هنوز یک عده دیگر می‌مانند. در بحث فترت رُسُل چه کسی می‌خواهد حکم بدهد حالا؟ وقتی رسول ندارید چه کسی می‌خواهد حکم بدهد؟ می‌گوید «وَالرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» آن‌ها هم دارند حکم می‌دهند مقارنه‌اش کجا است؟ درست پشت سر همین دارد چیست؟ «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ» یعنی مقارنه جدی این آیه با آن آیه است. یعنی این‌ها با این که صاحب کتاب است و صاحب اندیشه کتاب است «وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»؛ شاهدان بر کتابند؛

یعنی به نوعی در همان فرهنگ وصایت هستند، آن‌ها دارند حکم می‌دهند و حاکمیت می‌کنند براساس همین توراتی که دست آن‌ها است.

تفاوت و تشابه نبی با وصی

پس یک دور دیگر نمای عقب را ببینید، انبیاء دارند می‌آیند تا به دوران غیبت برسند دوران غیبت انبیاء. بعد به ظهور خاتم النبیین می‌رسد. از این به بعد بحث سوییچ می‌شود روی اوصیا کلاً یعنی در این دوره اوصیا حاکمیت داشتند، اوصیائی که صاحب شریعت نیستند ولی چیزی از نبی کم ندارند. وصیی که وصی آن نبی محسوب می‌شود در بحث فرهنگ وصایت خود امیر المؤمنینی که وصی و یا ائمه‌ای که وصی نبی می‌شود شما جامعه کبیره را بخوانید تا ببینید چیست وصی نبی؟ اصلاً حامل علم نبی است. اما این که چرا حالا گفته‌اند «لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۴ خوب فرقی با رسول چه می‌شود؟ فقط فرقی این است که وصی شریعت قبلی را نسخ نمی‌کند، بلکه تکمیل می‌کند. یعنی یک چیز اگر نبی بیاورد وصی بعدی نسخ نمی‌کند آن را. ولی حتی این بحث است که او هم از معدن می‌گیرد او از پیغمبر نمی‌گیرد! او همین جامعه کبیره است. او هم دارد از معدن می‌گیرد و می‌گوید؛ یعنی این طور نیست که چون پیغمبر الآن گفته این واجب است او هم می‌گوید واجب است. او همان جایی را دارد نگاه می‌کند که پیغمبر دارد نگاه می‌کند! «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ»^۵ او دارد همان چیزی را نگاه می‌کند؛ یعنی ملاحظه می‌کند همان را و می‌گوید این. شما به لحاظ ظاهری می‌گویید الآن این از آن گرفته دارد می‌گوید، در صورتی که از آن نگرفته که دارد می‌گوید برای این که از معدن دارد می‌گوید؛ برای همین است که شما در جامعه کبیره می‌گویید مهبط وحی الله است. چه کسی را می‌گویید مهبط وحی الله است؟ خود امام را دارید می‌گویید مهبط وحی الله، نه این که نبی مهبط وحی الله است! معلوم است که نبی مهبط وحی است اما امام را هم می‌گویید که مهبط وحی الله است.

حالا از این به بعد کار می‌افتد دست اوصیا، دارد به نزدیک پایان تاریخ می‌رسد و می‌خواهد در یک سناریوی طبیعی و شناخته شده‌ای برای خود اهل بیت، برود به کدام زمان برسد؟ برود به دوره‌ی غیبت برسد. بار تمام کلّ این پایان تاریخ به عهده‌ی این سه چهار تا ائمه‌ی آخر قرار می‌گیرد؛ یعنی از امام رضا تا امام عسگری، به خصوص این سه امام انتهایی ما؛ یعنی امام جواد و امام هادی و امام عسگری که باید فعالیت‌های آن‌ها باید در این بخش دیده شود. این که امثال متوکل نمی‌فهمیدند امام هادی چه نوع بازی دارد می‌کند؟! می‌دانست یک کاری دارد می‌کند ولی نمی‌دانست چه کار دارد می‌کند دقیقاً؟! برای همین است که گاهی اوقات می‌ریختند بگردند او را که مثلاً چه؟ بعد می‌دیدند که هیچی، فکر می‌کردند الان این دارد یار جمع می‌کند می‌خواهد انقلاب کند الآن، یا سلاح دارد جمع می‌کند و می‌خواستند یک گزکی بگیرند در این قضیه و لذا میدان امام هادی و امام جواد و امام عسگری میدان آن‌ها متفاوت است. میدان بازی متفاوت است. الآن عرض می‌کنم خدمت شما.

شما از زمان امام صادق که رد می‌شوید می‌بینید که وقتی بنی‌العباس شکل می‌گیرد می‌بینید که بنی‌العباس خیلی مزور بودند؛ چون که اولاً با شعار «الرّضا من آل محمد» آمدند روی صحنه‌ی خلافت و این‌ها هم می‌بینید که پسر عموهای ائمه و اولاد عباس عموی پیغمبر بودند. این‌ها به ائمه می‌گفتند پسر عمو؛ یعنی با اسم اهل بیت آمده بودند. برعکس آنچه که خیلی در روضه‌ها گفته می‌شود و این طوری وانمود می‌شود که این ائمه، ائمه‌ای بودند که به شدت تحت فشار، تحت فشارهای ظاهری، اصلاً این طوری نبوده! تحت فشارهای ظاهری خیلی شدید این طوری نبودند مگر در یک برهه‌هایی و در یک مقاطع خیلی کوتاهی. این‌ها را تحت یک سیاستی می‌کشیدند نزدیک خودشان برای کنترل، یعنی نفس‌های آن‌ها را می‌توانستند بشمارند یعنی این طوری. خوب این یک تهدید بود. بالاترین تبدیل تهدید به فرصت را در این امام‌ها شما می‌بینید که این‌ها کشیدند، اولاً به آن‌ها وجاهت می‌دادند؛ یعنی این‌ها کاملاً وجیه بودند یعنی در مورد امام رضا بحث

این است که اولاً تلاطمی خود امام رضا درست کرد که آن موقع و شاید الآن هم برای یک عده ممکن است وقتی به لحاظ سیره نگاه بکنند حالا امام رضا را قبول می‌کنند به دلیل شخصیت برجسته‌ی امام رضا. اگر مستقل از این تعبدها بخواهید مثلاً شخصیت امام هادی را نگاه بکنید و یک مقداری سیره بدانید و شخصیت امام جواد را نگاه بکنید، ممکن است ایراد بگیرید. می‌بینید در دستور کار قرار می‌گیرد نفوذ به دستگاه حکومتی و ارتباط بسیار خوب با حاکمان؛ یعنی شما می‌بینید که حتی متوکل به این خبیثی که می‌دانید که این هم متوکل هم یک آدم احمقی بوده، عوضی محسوب می‌شده در میان این‌ها، قبرامام حسین را خراب کرده شخم زده کشاورزی کرده یک چنین کارهایی هم می‌کرده این آدم، در زمان امام هادی متوکل این کار را با کربلا می‌کند و آب بسته که آب رفته دور قبر که دارد حار الماء، که به آن می‌گویند حائر حسینی دیگر آب جلوتر نمی‌رود یعنی به قبر آب نتوانسته ببندد. ولی تخریب کرده و هر چیزی.

در ظاهر امر که شما نگاه می‌کنید، امام رفته کنار خلفا و به هر جهت ولیعهد است و هر کار بکنید ولیعهد است داماد مأمون است می‌دانید که امام رضا هم داماد مأمون است امام جواد هم داماد مأمون است. داماد مأمون هستند. مشاور مأمون است، به مأمون مشاوره می‌دهد مشاوره‌های خوب می‌دهد. امام هادی متوکل را مشاوره‌های خوب می‌دادند؛ یعنی جوری که شما فکر می‌کنید زیرآب دستگاه حکومتی را انگار نمی‌خواهد بزند! حتی به این‌ها امیر المؤمنین می‌گفتند، در مانورهای نظامی امام هادی کنار متوکل است؛ یعنی به عنوان شخصیت برجسته‌ی اسلام که معلوم هم بوده ایشان شخصیت برجسته‌ای است، ولی کنار این خلفا قرار می‌گیرد امام هادی. امام‌های دیگر هم همین‌طور است. یعنی شما می‌بینید هیچ تحركات حساسیت‌زا برای حکومت این‌ها انجام نمی‌دهند، حتی مثلاً در یک مانوری می‌خواستند به امام هادی نشان بدهد که تو فکر نکنی می‌توانید علیه ما قیام کنید! چون فکر می‌کرد میدان بازی میدان قیام علیه این‌ها است. امام هادی می‌گوید: ما اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کنیم. در مانور می‌گفتند ببینید چه مانور عظیمی برقرار

شده؟! امام هادی می فرمود اگر فکر کرده‌ای ما دنبال این چیزها هستیم نه ما دنبال این چیزها نیستیم! یک رفتار شبهه برانگیز که هم خود بنی العباس گاهی اوقات می آمدند می گفتند شما رابطه‌ی خودتان را با اهل بیت خیلی خوب کرده‌اید این برای حکومت شما خوب نیست! هم از یک طرف شیعیان نسبت به خود اهل بیت مظنون می شدند که این چه وضعیتی است که پدران شما در مقابل کفر و ظلم آن چنان می کردند که آن چنان، شما چرا این طوری نمی کنید چرا یک حال دیگری دارید در این بحث‌ها؟

این چه طوری تحلیل می شود؟ به نظر می آید یک رفتار کاملاً عادی دارد از ائمه اتفاق می افتد و در مقابل دشمنان نیز هیچ حساسیت دشمنان را بر نمی انگیزند. اگر طرح غیبت را حذف بکنید این رفتارها هم توجیه نمی شود.

یک موقع می خواهیم تعبّدی همه چیز را قبول کنیم، می گوییم ائمه هر چه فرمودند هر کاری کردند این دیگر هیچ پیام خاصی هم ندارد برای آدم. راه کاری هم ایجاد نمی کند ولی یک موقع است خود رفتار اهل بیت با این که می دانید این‌ها معصوم هستند و همه‌ی این‌ها، می آید این رفتار را تحلیل می کنید که دارند چه حرکتی انجام می دهند؟! امام رضا بالاخره بحث ولایتعهدی را می پذیرد مثل امام حسین قیام نمی کند. در این حکومت‌ها قرار می گیرد و بعدش می بینید که با یک توصیه‌ی واقعی هم بوده یعنی دروغ نبوده که به مأمون می گوید برو به بغداد که در بغداد دارند توطئه‌هایی می کنند علیه تو. می رود بغداد و این منطقه مرو خالی می شود. تاریخ شیعه در این منطقه بخاطر وجود امام رضا در این منطقه است. که اصلاً مرکزیت شیعه می شود همین منطقه‌ی خراسان. باز دوباره می بینید که حکایت به امام جواد می افتد و اصلاً پدیده‌ای به نام امام موکّر یعنی پدیده‌های امام‌های خردسال که چرا ما باید پدیده‌ای داشته باشیم به نام امام خردسال؟ خوب وجود نمی داشت. سناریوی خدا یک طوری می شد که این‌ها بزرگ بودند، خوب می گویند برای امام زمان. امام زمان یک طوری می شد که آدم بزرگی بود که امام می شد. چرا این پدیده؟ ببینید کلاً

مسئله‌ی تبیین امامت در این زمان به جدّ شکل می‌گیرد؛ یعنی برای عموم مردم نه برای خواصّ شیعه! عرض کردم به شما که وقتی امام رضا شهید می‌شوند در آن مجلسی که حتّی از شیعیان خاص نشسته بودند می‌خواهم به شما بگویم حتّی شیعیان خاص گاهی اوقات این مواردی که ما داریم نداشتند به برکت همین پدیده‌ی امام موکّر است که الان امام و وصیّ دقیقاً تبیین شد برای توده‌ها. شما می‌بینید که یونس بن عبد الرحمن در مجلس گریه وقتی دارند برای شهادت امام رضا گریه می‌کنند می‌گویند که آقا کافی است! چرا گریه می‌کنید بیایید یک کسی مسؤولیت را بپذیرد «حتّی یَکْفُلَ هَذَا الطُّفْلَ» که رِثَان بن صلت می‌آید یقه‌ی یونس بن عبد الرحمن که کم کسی نیست یعنی از صحابه و از حواریون امام رضا است می‌آید یقه‌ی او را می‌گیرد چند سیلی به او می‌زند و چند فحش هم می‌دهد که من نمی‌توانم بگویم. یعنی در این حد است که فلان فلان شده من فکر می‌کردم تو مؤمنی. این چه حرفی زدی تو الآن؟ یعنی چه صبر کنیم امام بزرگ شود؟ اگر امام امام است دو روزهاش هم امام است اگر نیست پنج هزار سال هم زندگی بکند نمی‌رسد به امامت! این معارف تازه از زمان امام جواد شروع شد که حتّی یک ذوقی کرده بودند وقتی امام جواد، امام شد که می‌بینید که انداختند به جان یحیی ابن اکثم که بتوانند این مطلب را خفیف کنند، ولی امام جواد ... بعد دیدند که امام هادی هم در همین سن دوباره امام شد برای اینکه بتوانند سرپوشی بر این قضیه بگذارند برای امام هادی معلّم فرستادند که اقلّاً بگویند که مثلاً تحت تعلیم بوده یک مدّتی. مدّتی آمد و رفت معلّم آمد و رفت خودش رفت دیگر اصلاً گفت این که معلّم ماست ما معلّم این نیستیم! این معارف شیعه که تبیین می‌شود در توده‌ها و نفوذی که ائمّه موکّر است، ما داریم می‌رویم به سراغ دوره‌ای که دیگر.

امام در طرح «علمای ابرار» نمی‌گنجد

این طور نشود که یک عده‌ی خیلی خاصی فکر بکنند امام یعنی امام. بقیه فکر بکنند که امام یعنی یک سری عالم‌هایی مثلاً علمای ابرار؛ مثل همان طرحی که داده شد که اصلاً بحث علمای

ابرار باعث تعجب است. می‌دانید تقصیر چه است؟ این تقصیر ما است خیلی وقت‌ها. این قدر نپرداختیم به تشریح مقام امامت و سیره‌ی ائمه که می‌بینید که بحث علمای ابرار در زمان امام جواد پرونده‌اش مختومه شد؛ یعنی کلّ شیعه متوجه شدند که این‌ها علمای ابرار نیستند، ابعاد می‌بینید این امام‌ها امام جواد، امام هادی خیلی کرامت از خودشان بروز می‌دادند؛ مثلاً می‌رفتند در قفس شیر با شیرها خوش و بش می‌کرد بعد می‌آمد وقتی به دربار می‌خواست وارد بشود همیشه یک بادی می‌وزید که همه فهمیده بودند یک بادی می‌وزد پرده‌ها همه می‌رفتند بالا بعد امام هادی وارد می‌شدند وقتی می‌خواستند خارج بشوند یک بادی می‌وزید پرده‌ها می‌رفتند بالا در یک حدی بود که سیره‌نویسان نوشته‌اند این‌ها را و این قدر ائمه از این اخبار مغیبات می‌گفتند بعدش هم این مرام‌نامه‌ی شیعه که توسط امام هادی گفته می‌شود، حالا این نفوذ در دستگاه‌های دولتی و این قدر سازشی که به ظاهر با این‌ها می‌کردند که می‌دانید که شما الآن نگاه بکنید ما از جای دیگر می‌دانیم این ائمه شهید شده‌اند، ولی در سیره نویسان بروید می‌بینید در شهادت این‌ها هم حتّی تردید است یعنی این‌ها این مقدار وجیه بودند. می‌گفتند این‌ها به مرگ طبیعی مردند چون به ظاهر معلوم نبود که این‌ها را کشته‌اند؛ یعنی این‌ها آدم‌هایی نبودند که این‌ها را در زندان نگه می‌داشتند. امام هادی در خانه‌ی خودشان بودند و مدفن آن‌ها هم خانه‌ی خودشان است. امام جواد همین‌طور.

امام هادی و طرح سازمان وکالت

البته این را هم می‌دانید که به همه‌ی این‌ها می‌گفتند ابن‌الرضا؛ یعنی شخصیت امام رضا آن قدر عظیم بوده در ذهن شیعه که به امام جواد و امام هادی و امام عسگری همه می‌گفتند ابن‌الرضا. جایگاه امام رضا مثل یک پیغمبر بوده. می‌بینید در این دوره کار امام تهدید را به فرصت تبدیل کردن و کار تشکیلاتی بوده. این‌ها فکر می‌کردند امام هادی و امام جواد دارند یک کارهایی می‌کنند نمی‌دانستند چه کار دارند می‌کنند دقیقاً. این‌ها با حضورشان در دستگاه‌های دولتی،

کسانی را داشتند که شیعه‌ی آن‌ها هم نبودند ولی اهل بیته بودند، از مریدان امام هادی بودند. با همین نفوذ می‌دیدید که دارند یک عده شیعه را اداره می‌کنند. با همان طرح سازمان وکالت. **طرح سازمان وکالت** اعتبار و آبروی اجتماعی می‌خواهد یا نمی‌خواهد برای پیشبرد آن؟ یعنی آن کسی که در رأس هرم این قضیه قرار می‌گیرد باید یک اعتباری، یک جاهتی داشته باشد که بتواند این طرح را پیش ببرد؛ یعنی جاهتی که تحت سایه‌ی آن جاهت بتواند کارش را انجام بدهد. آن میدان بازی که امام هادی بازی می‌کرد میدان غیبت بود و آمادگی برای غیبت، این‌ها فکر می‌کردند که می‌خواهد قیام مسلحانه بکند، یا یک کاری از این تیپ کارها بکند، ولی ائمه اصلاً از این تیپ کارها نمی‌کردند. کاری که می‌کردند حتی مشاوره‌های خوب می‌دادند یعنی طوری که مثل کسی که خودش پایه‌های حکومت دارد نگاه می‌دارد؛ یعنی مشاوره‌های خیلی خوب می‌دادند نه این که سرکاری یک چیز بگویند! این طوری هم نبوده. انگار می‌خواهند پایه‌های این حکومت را نگه دارند، منتها الآن زمین بازی زمین غیبت است؛ چون بار کلّ تاریخ بر دوش این امام است. یک سازمان گسترده‌ای که می‌بینید که رابطه آن‌ها با ائمه به صورت توقیعات است یواش یواش مثل نامه نگاری‌ها. نفراتی که در این طرف و آن طرف دارند و حتی ارتباط هر می و تشکیلاتی‌ای که آن نفر یک سری هستند که دوباره آن‌ها با آن نفرات برخورد دارند و آن‌ها هستند که با امام توقیعات دارند. در کلّ مملکت اسلامی آدم دارد امام جواد و امام هادی و دارند این کار تشکیلاتی را پیش می‌برند و دارند ارجاع می‌دهند به این‌ها. یواش یواش که از زمان امام صادق شروع شده و اوج قدرت این سازمان را در این جا می‌بینید که در یک کار ۳۴ ساله که تماماً در همین تحلیل می‌شود آخرش در یک حرکت ۳۴ ساله و از قبلش هم ۱۸ سال امام جواد و بعدش هم چند سال کوتاهی امام عسگری. می‌بینید که شیعه به راحتی وارد عصر غیبت شد به راحتی! به راحتی شیعه رفت در زمان غیبت و بار کلّ این داستان روی دوش این امامان بود که باید چه نوع بازی با این‌ها می‌کردند که حساسیت ایجاد نکنند که آن‌ها مزاحم شوند. تا این حدّ هم پیش بروند که امام هادی و این‌ها

رئیس سازمان اوقاف داشتند! یعنی این قدر پیش رفته بودند که تا رئیس سازمان اوقاف هم رفته بودند. سازمان اوقاف و امور خیریه؛ یعنی تا این حد؛ یعنی کاملاً یک دولت کامل و ارجاع به علما و این‌هایی که بعد از این بتوانند شیعه را نگه دارند در زمان غیبت. از آن طرف هم با پدیده‌ی ائمه‌ی خردسال انگار خدا هم آمده بود وسط که این سناریو که دارد به این جا ختم می‌شود، باید جایی باشد که توده‌ها متوجه بشوند که امامان ما چه کسانی هستند و این بحث باید کاملاً تبیین شود و این اوصیا چه کسانی هستند و این معارف تبیین بشوند که شد.

یک زیارت معروفی از امام هادی است به نام زیارت غدیر. آن زیارت بسیار قابل مطالعه‌ای است زیارت جامعه که دیگر اوج قضیه‌ی امام شناسی است که امام و وصی چه کسی است.

لذا اگر چند تا روضه هم هست از این‌ها درست است هست، ولی برای دیوانه‌بازی مقطعی بعضی از خلفا مثل معتز عباسی است که امام هادی را کشته نه متوکل و معتمد عباسی. با این حال معتز عباسی می‌بینید که یک برخورد خیلی خوب هم با امام عسگری می‌کند. در این زمان فقط ائمه تحت مراقبت بودند و گرنه کاملاً آبرودار بودند و به عنوان پسرعموهای این خلفا مطرح بودند؛ مثلاً حضرت را با یک احترامی از مدینه آوردند. البته متوکل برای این که امام هادی را تحقیر کند یک کار دیگری کرد در سامرا، آن‌هم متوکل به صورت خاص بین آن‌ها یک مقاطعی یک کارهای خاصی می‌کرده، ولی باز هم یک رابطه خوبی با امام هادی به لحاظ ظاهری داشته.

طرح وکالت: امامت < وصایت < وراثت انبیاء (ولایت فقیه)

این طرح اگر خوب بحث بشود، حالا باید من خیلی شواهد به شما نشان بدهم. دیگر بحث آن الآن نیست باید به لحاظ سیره کار بشود تا شواهد زیادی از آن را ببینید که تبیین مطالب علمی، نگهداری شیعه، نفوذ در دستگاه دولتی و بسیاری از پارامترهایی که این امامان شیعه داشتند به نظر می‌رسد که اگر طرح غیبت را حذف بکنید معلوم نیست که چکار داشتند می‌کردند اصلاً و این طرح غیبت را اگر بیاورید وسط می‌بینید که بار کل تاریخ بر دوش این امامان است که باید برسانند

به شرایط خوبی در زمان غیبت که می‌شود دیگر بحث **ولایت فقیه** و بحث همین که از این به بعد اوصیا نیستند این‌ها **ورثه انبیا** و ورثه این‌ها هستند که باز دوباره حاکمیت می‌کنند و حکم می‌دهند.

جهت عرض ارادت به امام هادی، یک نکته هم در یک روایت معروفی هست از امام هادی و آن این که وقتی که امام جواد در بغداد شهید می‌شوند امام هادی در مدینه هستند، آن موقع امام هادی هشت سالشان است هم هست. می‌گویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ»^۶ یعنی پدرم رفت. بعد به ایشان می‌فرمایند که، شما توی مدینه هستید و پدرتان در بغداد است از کجا می‌گویید این را؟ (این خیلی کلید است من این را بارها از آقای جوادی شنیده‌ام این را به عنوان کلید، کلید واژه). می‌گویند که از کجا فهمیدید امام شدید؟ شاخص امامت. می‌گویند: «لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا»؛ به دلیل این که یک ذلتی بر من وارد شد بی‌سابقه، که سابقه نداشت برای من یک چنین ذلتی. یک چنین شکستگی من تا حالا پیدا نکرده بودم. معلوم است که من امام شدم

(سؤال) «ذِلَّةٌ لِلَّهِ»، یعنی در پیش خدا من می‌بینم که خیلی شکسته شده‌ام. این جزو شاخص‌های بالا رفتن است اتفاقاً، نه شاخص‌های پایین آمدن! شما بدانید با این شاخص آن جایی که فکر می‌کنید خیلی سیم شما وصل شده به خدا، همان جایی است که قطع شدید از خدا! یعنی آن موقع‌هایی که فکر می‌کنید که چقدر مثلاً حالی داریم ما با خدا، و نگویید «مُنْكَسِرًا مُسْتَقِيمًا مُسْتَغْفِرًا مُنِيبًا» این طوری، درب و داغان در مقابل خدا.

ببینید چه چیز است که امام سجاد در دعای روز عرفه این را می‌گوید می‌گوید «أَنَا بَعْدُ أَقْلُّ الْأَقْلِينَ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا» (صحیفه سجادیه)؛ یعنی من از همه بدتر، من از همه پایین‌تر اتفاقاً این نشان بزرگی و عظمت شخص است. اگر کسی به‌جد بتواند بگوید الاحقر، نه این که بگوید حتماً، واقعاً در داخلش این باشد. اگر کسی از شما التماس دعا گفت. حالا به شما

می‌گویند اما به ما بیشتر قطعاً به دلیل همین لبلس، بعد حالا فکر کنید یک نفر به شما می‌گوید التماس دعا بعد پیش خودش می‌گوید طرف، دارد، التماس دعا هم دارد! باید هم التماس دعا بکند! این معلوم است دارد می‌آید پایین ولی اگر توی خودش نه بیرون، چون توی بیرون گفتن آن یک شرارت‌های دیگری وجود دارد. گفتیم که طرف می‌گفت همیشه الاکبر، می‌گفتند آقا همه می‌گویند الاحقر، می‌گفت منظور آن‌ها هم همین الاکبر است. کسی که به قول آشیخ علی آقای صفایی همیشه می‌گفت این فلان فلان شده نمی‌تواند اسم خودش را بی مقدمه بیاورد! خوب همین‌طور بنویس فلانی دیگر! نه الاحقر، یک موقع می‌گویند امثال آقای بهجت است که العبد الاحقر فلان این‌ها می‌نویسد، او واقعاً رسیده و دارد می‌نویسد ولی من این قدر به اسم خودم اهمیت می‌دهم که باید یک پیشوند پسوندی قبل و بعدش برود اگر نرود حاضر نیستم. مثل همین العبد بدون این که بخواهیم به کسی تهمت خاصی بزنیم. ولی آدم بالاخره «الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ» (قیامه: ۱۴) همین‌طوری اسم خودت را معمولی بنویس! العبد و غیره را ننویس! در نوشتن و گفتن این‌ها یک شرارت‌های دیگری وجود دارد. اگر کسی واقعاً به او التماس دعا گفتند و در خودش این‌طور شد که می‌خواهد مغزش را بکوبد به دیوار و خرد کند که بگوید به چه کسی دارند می‌گویند التماس دعا! اگر این در او گذشت این اوج است. اوج آدم این است که واقعاً بخواهد مخ خودش را بترکاند که به او بگویند التماس دعا. این ذلّتِ الله این که در مقابل خدا چیزی آدم نداشته باشد چیزی محسوب نکند خودش را هر چیزی هم هست واقعاً از خدا بداند و ببیند کما هو حقّه. اگر معلّم قرآن است حواسش باشد «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ»؛ خدا معلّم قرآن است. اگر حواسش باشد که این، باجه‌دار بانک است که اگر چک می‌کشد، پول می‌دهد پول می‌گیرد، از حساب کسی دیگر می‌دهد از حساب خودش نمی‌دهد! اصلاً این حساب ندارد که بدهد. برای همین هم فیگورهای پولداری هم هیچ وقت نمی‌گیرد. دیدید این باجه‌دارهای بانک فیگور می‌گیرند برای آدم. پولدار نیست که واقعاً کسی پولدار نیست اصلاً لذا اگر این باشد او به مقام‌های انسانی دارد نزدیک

می‌شود و هر وقت فکر کرد که چیزی شده و عجب چیزی در آمده! بالاخره زحمات نتیجه داد! یک چنین فکری بکند یعنی بالاخره آن زحمات نتیجه داد! اگر یک چنین چیزی فکر بکند که چیزی شده‌ایم! این جا نقطه‌ای است که نقطه‌ی سقوط آدم است.

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

جریان توهین به امام هادی

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد این سرجای خودش، ولی واقف هستید که فضای سایبر فضایی است که کلاً مرء، جدال، دهن به دهن شدن در آن خیلی به راحتی انجام می‌شود. این که ما یک چیزی را اول تبدیل می‌کنیم به مسئله و بعد آن را حل می‌کنیم این کلاً شاید ممشات مناسبی نباشد.

ببینید روایات و اخلاقیاتی که گفته شده که شما جدال و مرء نکنید با اهل جهالت. شما مثلاً می‌روید بیرون یک لاتی یک حرفی می‌زند شما جواب او را ندهید. شما با موتور دارید می‌روید شما یک چیزی می‌گویید او یک چیزی می‌گوید بعد یک ناسزایی به شما می‌گوید او که نمی‌فهمد او که قید و بند ندارد که! یک دفعه چیزی می‌گوید که شما باید بایستید دیگر. یعنی اولاً یک آبرو ریزی راه می‌اندازد، در آن نقطه دیگر باید بایستید! همین‌ها است که می‌گوید «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً» (فرقان: ۶۳)، «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً» (همان: ۷۲)، «وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹) این‌ها را که این قدر می‌گویم برای این که کلاً در فضای دهن به دهن نرود آدم. در روایت داریم که «مَنْ يُحِبَّ الْمِرَاءَ يُشْتَم»^۷ کسی که دنبال مرء باشد فحش می‌خورد.

در روایت در همین نهج البلاغه امیر المؤمنین داریم که «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ» (حکمت: ۳۵۴)؛ اگر کسی بخیل است نسبت به آبروی خودش، آبروی خودش را نمی‌خواهد این طرف و آن طرف خرج کند، این، مرء را بگذارد کنار، حتی داریم «وَأَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقّاً»^۸؛ ولو آن جایی که محق هستید. حالا که کار به این جا کشید آخرش و بالاخره کار به جایی رسید که

غیرت دینی است، باید این جا بایستد دیگر. اگر نایستید می شود بی غیرتی! ولی این که در این فضاها ما کلاً شروع کنیم به دهن به دهن شدن با جهال که او دیگر چیزی نمی فهمد یعنی تا این جا می رود که آهنگ بخواند تا این جا می رود که پوسترهای وحشتناک بزند یعنی تا این جا می رود. او که حریم ندارد که! لذا اولاً من این را قبول ندارم به شخصه که توهین به امام هادی یک توهین طرّاحی شده بوده که می گویند از قبل طرّاحی کرده بودند توهین را. بعضی ها می خواهند سناریو را خیلی جنگی و پلیسی بکنند، نه! ممکن است این اتفاق افتاده باشد که یک فضای میکروبی بوجود آمده باشد که حالا کسان دیگری هم که می خواستند یک چیزی به شیعه بگویند به دلیل زیارت جامعه و فلان حالا، دقیقاً بستر مناسب درست شده بوده برایش و آن ها آمده اند وسط ولی شروع شدن آن به اعتقاد من

می دانید که جریانش با چه شروع شد و چه حرفی؟ با اسم نقی را یک طور خاصی گفتن. در این فضاها است که گفته اند مرء را بگذار کنار. ول کن یعنی شرّ را بکن! اصلاً در روایات داریم که حتّی می گویند شما برای این که شرّ را بکنی یک معذرت خواهی هایی از این دست هم حتّی اگر لازم شد بکن! بگو مثلاً آقا من معذرت می خواهم بس است دیگر. این هنر اوّل است. هنر اوّل این است که انسان بتواند شرّ را از بین ببرد. این هنر است و گرنه بیفتد به فضای دهن به دهن شدن، که فضای سایبر هم خوراک این کار است دیگر؛ چون معلوم هم نیست که چه کسی دارد کامنت می گذارد؟ چون فضای مجازی است دیگر. به راحتی طرف هر لیچاری خواست بار می کند، بعد می بیند رفیق خودش است. (اتفاقاً یک بار این چیزها را در آوردیم) ولی چون فضای مجازی است و به ظاهر معلوم نیست، هر چه از دهنش بیرون آمد می گوید. این فضا حریم ندارد. هنر اوّل این است که در این گونه مسائل ورود در درجه ی اوّل نکند؛ یعنی این جامعه باید این چیز را پیدا بکند که دو تا گفتند، بگوید: باشه مثلاً، یا اصرار نکند روی آن؛ چون اصرار که می کنید، می افتید در فضای دهن به دهن و این جا دیگر غیرت دینی می آید وسط و اگر این جا چیزی نگوید دیگر اشتباه کرده

یعنی اگر کار به این جا برسد و چیزی نگویید در این صورت دیگر اشتباه است! ولی من گمانم این است که همان راه اول را آدم بپیماید و همان طوری که خود اهل بیت هم این کار را می‌کردند و توصیه هم می‌کردند کلاً در فضای مرء وارد نشوید «وَإِنْ كُنْتَ مُحِقّاً» یک نفر دارد خلاف می‌آید شما می‌روید جلویش و می‌گویید چرا خلاف می‌آیی؟ می‌گوید ای فلان فلان شده بگویند آقا ببخشید اشتباه کردیم بیا برو! این بالاخره آدم باید رعایت کند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.^۹

صلوات!

۱- روز شهادت امام هادی (علیه السلام) هم هست عرض تسلیت به مناسبت شهادت مقرر مکتب تشیع حضرت ابی الحسن الثالث.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳- دریاب ماه رجب:

اولاً ماه مبارک رجب است این ماه را جدی بگیریم. ماه رجب الأصب است؛ ماه ریش رحمت خداست می‌دانید که ائمه فرمودند که شما به سوره‌ی قدر محاجه کنید با خصم که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»؛ تنزل ملائکه و الروح که روح برتر از جبرئیل است در شب قدر تنزل پیدا می‌کند یک نظر خیلی دقیق در زمینه‌ی شب قدر این است که ثبوتاً هم معلوم نیست که چه زمانی است! نه این که ثبوتاً معلوم است چه زمانی است و اثباتاً معلوم نیست چه زمانی است. یعنی این که بین نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم مردد است به خاطر این است که خودش اصلاً مردد است. شب قدر شبی نیست که مستقل از حجت و امام عصر باشد. شب قدر آن شبی است که امام معصوم آن شب را به وجود می‌آورد. شب قدر را او می‌سازد؛ یعنی تلاش و مجاهدت او است که باعث تنزل ملائکه و الروح می‌شود بر قلب او و شبی به نام شب قدر در طول سال تشکیل می‌شود. این نیست که شما فکر می‌کنید حجت عصر را می‌گذاریم کنار و یک شب قدر هم داریم ما. امام معصوم به جد دو چله می‌گیرد؛ چون که تمام انبیاء یک چله می‌گرفتند ولی امام معصوم دو چله می‌گیرد! که از اول رجب شروع می‌شود که تا شب قدر تقریباً دو چله می‌گیرد و تلاش و مجاهدت شدیدی می‌کند برای این که این تلاش نتیجه بدهد و این تلاش یک موقعی نتیجه می‌دهد و شبی درست می‌شود به نام شب قدر، پس امام شما از دو سه روز پیش شروع کرده حالا اگر کسی می‌خواهد شبیه به امام خودش بشود «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (اسراء: ۷۱) که هر کسی را با امام خودش می‌خوانند می‌گوید اگر می‌خواهد شباهت به امام پیدا کند باید به جد شروع کند حالا کنترل گوش است کنترل چشم است کنترل شکم است کنترل شهوت است و هر چیز. این ماه به نام ریش رحمت خدا ماهی است که این قدر با خدا بی‌پرده است و خدا، «ما دیگریم امشب او دیگر است امشب» به قول مولوی؛ یعنی اصلاً او دیگر است امشب. چرا؟ چون او در مقامی قرار گرفته است. این تعبیر مسامحی است که خدا در وضعیت و حالی قرار گرفته است که می‌شود به او گفت که «يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ» «أُعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِثَّكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَجَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ وَأَصْرَفَ عَنِّي بِمَسْأَلَتِي إِثَّكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَشَرِّ الْآخِرَةِ» خدا، او دیگر است امشب، او دیگر است این ماه. می‌شود تقاضاهای در این حد کرد از خدا یعنی جمیع خیر دنیا و آخرت را.

شما ببینید این‌ها مگر چقدر درس است! شما توجه کنید به مضمون این ادعیه که می‌توان جمیع خیر دنیا و آخرت از خدا طلب کرد و این دو چله شروع شده حالا اگر کسی می‌خواهد به امام خودش نزدیک بشود باید او هم شروع بکند تا در آن کنکور شب قدر موفق شویم. نمی‌شود که برسیم به همان شب و شب کنکور شروع کنیم به تکمیل مطالعات خود! این‌طوری نیست! بالاخره یک آمادگی و قابلیت می‌خواهد برای کنکور دادن. آن هم همین طوری است این هم همین طوری است. بعضی از بزرگان کل سال را مراقبت می‌کردند مثل این که کل سال می‌خواندند برای کنکور. کل سال وقتی مراقبت می‌کردند، حواس آن‌ها به شب قدر بود. حالا این همان دو سه ماه آخر نزدیک کنکور است که دیگر همه پشتش می‌گذارند، اولیاء خدا از رجب پشتش گذاشتند دیگر! با دو چله نشینی، نه این‌که بروند کنج عزلتی بنشینند، نه، واقعاً مراقبت آن‌ها جدی می‌شد به خودشان؛ این که چقدر بخورند چه چیز بخورند چقدر حرف بزنند چقدر گوش بکنند چه فیلم‌هایی ببینند و نبینند دیگر یک حساب و کتابی پیدا می‌کند.

حالا این ماه را از این زبان الکن ما، ما خودمان که عامل نیستیم شما ان شاء الله عامل بشوید چه اشکالی دارد؟ با امام شروع کنید دل به دل امامی بدهید که امام شما هم الان شروع کرده و بگوید نفس به نفس امام شدیم حالا. اگر داریم این کار را می‌کنیم، امام هم دارد این کار را می‌کند. همین خود این ذهنیتش شاید ذهنیت خوبی باشد که ان شاء الله تلاش‌ها نتیجه بدهد و آن تنزل ملائکه و روح ان شاء الله اتفاق می‌افتد. این از ماه رجب و این که وقتی در ماه رجب هستیم یک دقتی بفرمایید!

۴- کافی، ج ۸، ص ۲۶.

۵- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۷۶.

۶- کافی، ج ۱، ص ۳۸۱.

۷- کافی، ج ۲، ص ۶۴۲.

۸- کافی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۹- معرفی کتاب اعلام الهدایه

ما باید برویم سراغ سیره. اگر کتاب خوب بخوانید در این زمینه‌ها، یک سلسله کتاب است به نام *اعلام الهدایه* شنیدم ترجمه‌اش هم چاپ شده، ندیده‌ام ترجمه چاپ شده‌اش را، این کتاب اعلام الهدایه را فکر می‌کردم خیلی کتاب خوبی است بعدش پسر آقا می‌گفتند: آقا که خودش سیره کار حرفه‌ای است گفته این کتاب کم نظیر است. ۱۴ جلد است و راجع به هر معصومی یک جلد است اگر کسانی حوصله بکنند، خدایی به ائمه دارد جفا می‌شود. ۳۴ سال امامت امام سجاد که کلاً مرخص بوده ایشان، مرخص بوده و دعا می‌خوانده، این شد خلاصه‌ی زندگی امام سجاد! امام موسی بن جعفر هم که در طول ۳۴ سال امامت، کلاً در زندان بوده همه‌اش در زندان بوده! در صورتی که دروغ است! یک مدت بسیار کوتاهی امام موسی بن جعفر زندان بوده. امام هادی هم که معلوم نبوده چه کار می‌کرده! این که دیگر اصلاً هیچ چیز. امام هادی می‌گوید یک کلمه اقلأ بگو. این هم که هیچ چیز! خدایی برای امامان این همه عرض ارادت‌هایی که می‌کنیم ولی ورود نمی‌کنیم که مطلب سیاست را هم تشخیص بدهیم.

ببینید ما فکر می‌کنیم انگار ائمه در سیاست روی یک دنده می‌روند کلاً، دنده‌ی یک. در دنده‌ی امام حسین هستند همه‌ی آن‌ها. در صورتی که این طوری نیست! بر همه‌ی آن‌ها یک روح کلی حاکم است، ولی در سیاست دنده‌های مختلف به ماشین می‌دهند. در دنده‌های مختلف دارند می‌روند. این باید تشخیص داده شود. ما فکر کردیم مشت زدن به دهن دشمن یعنی مستقیم مشت را بکوبیم در دهن دشمن! هیچ راه دیگری هم فکر نمی‌کنیم اهل بیت ممکن است رفته باشند. سیاست‌های ما همه‌اش حسینی است آن‌هم با ادعا! در صورتی که آن سیاست حسینی هم از یک عقبه‌ای برخوردار است که سیاست ائمه همه‌شان آن است وگرنه همان طور که امام حسین حجت خداست، امام هادی هم حجت خداست. مگر فقط امام حسین حجت خداست؟ خدایی این تابستان را حالا به این بهانه هم که شده بگذارید یک مقدار سیره بخوانید

(سؤال) فارسی آن را من شنیده‌ام چاپ شده. خیلی عجیب بود که فقط مؤید من نیست آقا هم تأیید می‌کند

(سؤال) فهمیدیم که خیلی زودتر آقا گفته بودند، حتی زودتر از ترجمه‌اش کتاب را به پسرشان توصیه کرده بودند در سیره این کتاب اعلام الهدایه را بخوانید اگر کسی می‌خواهد سیره بخواند، اطلاعات جامعی راجع به امام به دست می‌آورد. این فرصت را در تابستان در پیش دارید.